

خودکشی یا قتل

اسرار مرگ محمدهاشم میوندوال

بخش دوم

مبصرین و پژوهشگران اندرین باب چه گفته اند و چرا گفته اند؟

کسان زیادی از آنهایی که بر تاریخ معاصر کشور نوشته اند، به نحوی از انحا به این موضوع پرداخته اند. یک برخ قابل توجه این نوشته ها در فضای جنگ سرد، مخالفت عقیدتی، در ضدیت با ح د خ ا و در چهارچوب راه اندازی تبلیغات منحرف کننده، عرض وجود کرده اند. آقای نصیر مهرین آخرین مُهره درین زمره و اولین کسی است که تلاش کرده به آن اتهامات و تبلیغات سیاسی، رنگ پژوهشگرانه و ظاهر تحقیق علمی و تاریخ نویسی بدهد.

آقای مهرین قبول زحمت فرموده، با گردآوری ادعاها، روایات و افواهات "پژوهش هایی" به عمل آورده ماحصل کارش را در شماره های 114 تا 129 سایت نشراتی کابل نات منتشر ساخته است. در عین زمان و در عین شماره ها، نوشته هایی از محترمان دیگری نیز در ارتباط موضوع انتشار یافته اند. به خاطر آنکه هیچ پرسشی بی پاسخ نماند، به یکایک این نوشته ها و ادعاها خواهم پرداخت. مبصرین و تاریخ نویسانی(؟) که قبلاً به موضوع بصورت سطحی یا جدی تماس گرفته اند، نیز در لابلای این نوشته، پاسخ هایی برای خود خواهند یافت. در یکی از بخش های نهایی "آثاری" را هم مرور خواهیم کرد که با این موضوع تماس گرفته اند.

آقای نصیرمهرین در بخش اول نوشته اش، از انتشارات رادیویی و اعلامیه های دولت در مورد دستگیری، اعتراف و انتحار میوندوال یادآور شده، از همان آغاز سخن با توسل به "شایعات"، به داوری نشسته حکم میکند که به دلیل "وابسته گی پرچم و داؤد به اتحادشوروی"، و به این دلیل که گویا چون میوندوال مانند پرچم و داؤد به اتحاد شوروی وابسته نبود، باید از بین برده می شد؛ و باز هم با اتکا بر شایعه حکم میکند که بقیه دستگیر شده گان نیز به عنوان نیروی بالقوه مخالف با شوروی، بنابراین زوم دید سیاسی منافع اتحاد شوروی از میان برداشته شده اند. در حالیکه هنوز در آغاز کلام است از "همان شکنجه ها و قصد دریافت مدارک جعلی" سخن میگوید، گویی در آن باره تحقیقش را به خواننده قبلاً پیشکش کرده، که به "همان" اشاره میکند.

به این پراگراف ها توجه نمایید:

"در جریان همان شکنجه ها و قصد دریافت مدارک جعلی است که خبر مرگ محمدهاشم میوندوال انتشار یافت. بازتابی که انتشار خبر کودتا و متعاقب آن مرگ میوندوال در جامعه برجای نهاد، نخست در گستره شایعات مشهود بود. شایعات حاکی از آن بودند که جناح پرچم که در کودتا و دولت جمهوری سردار محمد داؤد خان نفوذ قابل ملاحظه بی داشتند، با استفاده از فرصت به قلع و قمع ناوابستگان به شوروی و مخالفین با آن کشور دست یازیده اند. محمدهاشم میوندوال طی زمانی که سمت صدراعظمی داشت، در تابعیت از سیاست دربار سلطنتی، سیاست مخالفت آمیز با شوروی نداشت. اما از نظر سیاسی و عقیده بی به اتحاد شوروی مانند خلق و پرچم در هیچ صورتی وابسته نبود. شایعه این را نیز گمان را نیز حمل نی کرد(؟) که بقیه دستگیر شده گان که به عنوان نیروی بالقوه مخالف با شوروی در نظر گرفته می شدند، بنابراین زوم دید سیاسی منافع اتحاد شوروی از میان برداشته شده اند.

گذشته ازین بازتاب ها؛ توقیف و مرگ میوندوال به ادعای وابستگی داؤد خان به شوروی و داشتن دست دراز جناح پرچم بیشتر صحه گذاشت. (؟)"

این نظر را آقای مهرین بدون ذکر مأخذ از میر محمد صدیق فرهنگ اقتباس کرده است. فرهنگ مینویسد:

"...از مطالب بالا و اطلاعات و شایعات متفرق دیگر این نتیجه بدست می آید که میوندوال و بعضی از هم زندانیان اوبه اشاره دولت شوروی، مساعی پرچم و اجازه سردار محمد داؤد، دستگیر و استنطاق شدند..." (1)

همان گونه که قبلاً تذکر داده شد، گذشته استبداد در کشور ما چنان ناباوری را نسبت به اعمال دولت ایجاد کرده بود، که به مشکل می شد بر صحت گفتار و ادعاهای آن باور کرد. چنانچه بنا بر همین دلیل من هم مانند دیگران در مورد مرگ میوندوال شک کرده بودم. اما شکوک را نه میتوان و نباید با ارائه شایعات و پیش داوری ها زدود.

هیچ کسی از این انکار نه میکند که تا حدودی یک نوع نزدیکی فکری میان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اتحاد شوروی وجود داشت (همانگونه که میان کشورهای در راه رشد غیر سرمایه داری و کمپ سوسیالیستی، میان طرفداران سرمایه داری لیبرال و آمریکا، و یا در پیمانۀ آنها پسندانه آن آنگونه که میان ناسیونالیست های افراطی و فاشیسم، میان شعله ای ها و مائوئیسم سابق چین، میان مجاهدین و پاکستان، میان طالبان و القاعده، میان بنیاد گرایان سنی و عربستان، میان نهایت گرایان شیعه و رژیم آخوندی ایران وجود داشته است). این هم بر همگان واضح است که داؤد خان که در عکس العمل در مقابل ابا ورزیدن امریکا از کمک برای انکشاف افغانستان، به خاطر بدست آوردن کمک به اتحاد شوروی رو آورده، و از برکت آن کمک ها انکشافات بالنسبه قابل توجهی در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور ایجاد گردیده بود؛ در دوستی نزدیکتر با شوروی نسبت به غرب واقع گردیده بود. اما نه میوندوال، همان گونه که مهرین نیز معتقد است، ضد شوروی بود و نه دلیلی وجود دارد که شوروی خواهان از بین بردن او بوده باشد. همچنان نه حزب دموکراتیک خلق افغانستان کدام منفعتی در نبود میوندوال داشت و نه داؤد خان که به رغم خودخواهی و خصلت دیکتاتوریش، آدم نهایت وطن دوست و ملی گرا بود، چنین عملی را به خاطر رضای شوروی انجام می داد.

این طرز تفکر که کسانی شاید بالقوه در مخالفت شوروی فرض شده و بنا بر لزوم دید منافع اتحاد شوروی از میان برداشته شده باشند، نیز آنقدر ذهنی گرایانه و برخاسته از ضدیت سیاسی و آرمانی مدعیان آن است که برای خواننده جز احساس اشمئزاز و تلاش تحمیق شدن، چیزی دیگر نه میدهد

با تأسف باید یاد آور شد که دیکتاتوران از خود راضی بنا بر خصلت ذاتی شان، اذهان عامه و قضاوت مردم را نه تنها اهمیت نه میدادند، بلکه به آن پرداختن را نیز برای خود کسرشان میدانستند. ورنه اگر تصمیم می گرفتند همه اجراءات با شفافیت تام انجام گردد، ومنجمله اگر در سطح پائین تر، قدبرخان پیشنهادات مرا می پذیرفت، شاید بسیاری پرسش ها پاسخ می یافتند. همچنان اگر به جای نشر صرفاً یک ورق تحقیق خان محمد خان مرستیال - که محض برای تکمیل اعتراف میوندوال صورت گرفته - تمام اوراق اعترافش منتشر می شدند، خود گواه آن می گردید که اعترافاتی به آن گسترده گی نه میتوانستند با شکنجه گرفته شوند. (لست قلمدادی مرستیال خیلی طولانی و شمارتوقیف شده گان نیز خیلی بیشتر از لیستی بود که آقای مهرین ارائه داشته است)

آقای مهرین ادعا میکند که روزنامه انیس مؤرخ 10 میزان سال 1352 خودکشی میوندوال را توسط نکتایی اطلاع داده است. در حالیکه همین اکنون در مقابل چشمانم همین اطلاعیه در روزنامه جمهوریّت مؤرخ 10 میزان 1352 قرار دارد که در آن خودکشی توسط یک پارچه نیلونی لباس، کمر بند، کت خواب و نکتایی ذکر شده است. هرگاه کسی خواسته باشد ادعا نماید که در ابتدا خودکشی را تنها با نکتایی اعلان کرده اند و پساً بر خطب خود متوجه و وسایل دیگر را بران افزوده اند، با در نظر داشت اینکه روزنامه جمهوریّت در سر صبح و روزنامه انیس در عصر روز منتشر میگردد، این احتمال که پساً بر تغییر در اطلاعیه آورده شده باشد، منطقی میگردد. آقای مهرین یا خود به چنین دستکاری پرداخته است و یا آن را از کدام منبع نامطمئن و جعل کار نقل کرده است. آقای ا. هارون عین ادعای دروغین را از زبان رادیو و به تاریخ 8 میزان نوشته بود. (2)

تاریخ نویسی با دعوا نویسی و تبلیغ سیاسی تفاوت دارد. وقتی یک مورخ از اصول اساسی تاریخ نویسی که بر

پایه بکاربرد متود علمی و دوری گزینی از ذهنی گرایی، خصومت ها، تفاوت های عقیدتی یا سیاسی و شایعات یا شایعه سازی استوار می باشد؛ تخطی نماید، فاجعه اعتماد زدایی بر تاریخ را به بار می آورد.

نویسنده نه تنها درین بخش اول، بلکه در تمام بخش های نوشته اش، با اصرار بر شکنجه، آنهم توسط پرچی ها برای حصول اعتراف پافشاری دارد. با رها گفته ام و با ز هم مکرر میکنم که سوء رفتار با متهمین در دستگاه های امنیتی کشور ما یک امر کاملاً معمول بوده و به همین دلیل کسی گرفتن اعتراف را بدون به کاربرد بد رفتاری یا شکنجه پذیرفته نه میتواند. اما واقعیت مسأله اینست که **کسانی هم دران دستگاه وجود داشتند که صلاحیت و توانایی مسلکی لازم را برای کشف حقایق با استفاده از متودهای علمی - فنی و قانونی داشتند.** اعتراف متهم را من کشف حقیقت نمیدانم. تا زمانی که اعتراف با دلایل مثبت دیگر تائید نگردد، از نظر من فاقد اعتبار است. اعترافات مفصل مرستیال در بعضی موارد شبهه بر انگیز بودند. تصور من برانست که در برخی از موارد اگر کسی در بدگویی از رژیم با او سری جنبانیده و یا ضرورت تغییر وضع موجود را تائید کرده بود، از طرف وی در لست توطئه گران درج گردیده بود. اعترافات او و همچنان اعتراف میوندوال و دیگران بایست مورد ارزیابی و تحقیقات چندین جانبه قرار می گرفت، تا صحت و سقم اعترافات و ادعاهایی که علیه دیگران صورت گرفته بود، با دلایل قوی دیگر، تائید می گردید. هرگاه شخصی که متهم به دزدی است (بر سبیل مثال) به ارتکاب دزدی اعتراف کند، تا زمانی که او با دقت کامل، زمان، مکان، وسایل به کار برده شده و نوعیت اموال دزدی شده را و اینکه این اموال فعلاً در کجا قرار دارند، توضیح داده نتواند؛ آن اعتراف فاقد اعتبار میباشد.

با تأسف که مرگ میوندوال، امکان چنان تحقیقاتی را، که باید صورت می گرفت از میان برد. در مورد اعترافات مرستیال، که هیأت جداگانه تحقیق داشت، باتأسف چنین کاوش هایی به عمل نیامد و یا فرصت آن برای شان داده نشد.

در پاراگراف اولی نقل شده در بالا از نوشته آقای مهرین، این ادعا نیز به میان آمده که " جناح پرچم در کودتا و دولت داؤد نفوذ قابل ملاحظه داشت."

اشتراک جناح پرچم در کودتای محمد داؤد نیز یکی از " اغلاط مشهوره" می باشد. حقیقت قضیه این است که در طول زمان آماده گی به خاطر کودتا، برای عده ای از نظامیان منسوب به جناح پرچم ح د خ (البته بدون آنکه آن ها را به مثابه پرچی شناخته باشند) پیشنهاد اشتراک صورت گرفته بود. اما بنا بر پرنسیپ وضع شده، نظامیان مذکور از قبول آن اجتناب ورزیده بودند. از ان میان صرفاً شادروان فیض محمد شاید در فضایی قرار گرفته بود که رد کردن برایش دشوار بوده و بدون اجازه سازمان مربوط، در کودتا اشتراک ورزیده بود. اینکه سر و کله یک عده از اشتراک کننده گان کودتا، پس از در میان پرچی ها پدیدار گشت؛ بر میگردد به سال های بعدی که آن ها راه سیاسی شان را انتخاب و به سازمان های مربوط به جناح های خلق و پرچم ح د خ پیوستند. همین امر- دیدن بعدی بعضی از این چهره ها در جناح پرچم، نزد بسیاری نویسنده گان و محققین چنین پنداشته شد که گویا آنها در زمان کودتا هم پرچی بوده اند و این تصور را ایجاد نمود که حضور جناح پرچم در کودتای داؤدخان چشمگیر بوده است. این اشتباه حتی از جانب محققین برخاسته از ح د خ ا نیز بنا بر دور بودن شان از عرصه کار در میان نظامیان، صورت گرفته است. البته این موضوع بر همه آشکار است که بعد از پیروزی کودتا، بنا بر پروگرام مترقی اعلان شده از جانب داؤدخان، جناح پرچم تصمیم گرفت با دولت او همکاری نماید.

آقای مهرین در شماره 3 پاورقی بخش اول می نویسد:

"آقای داؤد ملکیار، طی تشبثات گره گشایانه پیرامون مسأله میوندوال، در پای صحبت مستقیم چند تن از قربانیان آن توطئه نشسته و با برخی از مجریان و مسؤولان توطئه نیز تماس های تلفونی گرفته و یا شخصاً با آنها در برابرچشمان کمره فلمبرداری به گفت و شنود پرداخته است. پنداشته می شود که اتکاً به دستاوردهای ایشان، گمانی برای ابراز یک نظرقاطع برجای نمی نهد(؟)، که شبکه یی برای حبس و سرکوب برخی از نخبه گان که

موافقت سردار داؤد خان را نیز با خود داشت، یک عده از انسانهای بیگناه را حبس و اعدام کرده است"

آقای مهرین اگر ادعای تاریخ نویسی داشت نه می بایست از آغاز کلام به پیش دآوری می پرداخت و کسانی را به نام مجریان و مسئولان توطئه یاد میکرد.

در باره اسناد ارائه شده توسط آقای داؤد ملکیار و چگونگی به کار برد آن در ادامه این سیاه مشق، حرف های زیادی برای گفتن خواهم داشت و ماهیت و شیوه هدف گیرانه مصاحبه ها و چگونه گی استفاده از آنها را برملا خواهم ساخت.

بخش دوم نوشته آقای مهرین به جناب محمد حسن شرق و کتاب "کرباس پوشان برهنه پا" اختصاص یافته است. در نقد محتویات کتاب در ارتباط به میوندوال، با منطق ضعیف و جانبدارانه برخورد شده است که البته دفاع از آن وظیفه نویسنده آن است. اما چند نقطه قابل تأمل را در مجموع این بخش دوم قابل یادآوری دارم:

- با حفظ احترامی که به جناب دکتور محمد حسن شرق دارم، با این برخ نوشته شان که "... اما در عمل رفقای محترم ببرک کارمل آنچه می توانستند ویا توانستند تبلیغ میکردند که این کودتا از طرف پیروان پرچم صورت گرفته است" موافق نه میباشم. همان طوری که قبلاً متذکر شدم، اشتراک صرفاً یک نفر پرچمی در کودتا، آنهم با تصمیم شخصی اش، نه به مفهوم اشتراک پرچم در کودتا بوده می تواند و نه به این مفهوم که آن کودتا از طرف پرچمی ها صورت گرفته بود. چنین ادعا و تبلیغی هم وجود نداشته است. آنچه وجود داشت این بود که پشتیبانی کامل از رژیم، چنان فضایی را خلق کرده بود که منسوبین پرچم رژیم را از خود می دانستند و به نفع آن تبلیغ میکردند. ممکن است همین امر چنین برداشتی را سبب شده باشد.

- از نظر یک پولیس مسلکی، اگر اطلاعاتی در مورد کودتا وجود داشت و حتی اگر سندی هم از خانه سیف الرحمن وکیل به دست آمده بود، باید موضوع تحت تعقیب جدی قرار میگرفت تا اسناد و دلایل کافی جمع می شدند. زیرا بعد از تحقیق معلوم گردید توطئه در مرحله ای قرار نداشت که باید به فوریت علیه آن اقدام می شد. اما از نوشته هایی که حالا صورت میگیرند بر می آید که میوندوال از مدتی تحت تعقیب قرار داشته است که این امر باید ناشی از شبهات و اطلاعاتی نزد مقامات بوده باشد. سپس با اعتراف سیف الرحمن آن شبهات به یقین مبدل گشته و منجر به تصمیم گرفتاری ها گردیده خواهد بود.

- در حالاتی که دلایل کافی وجود داشته باشد، انتظار کشیدن برای لحظه ای که کودتاچیان به عمل بالفعل دست بزنند، نیز نادرست است و در هیچ کشوری تا اقدام عملی کودتا چیان منتظر نه می نشینند. به خاطری که نتایج ناگواری داشته میتواند. ما دیدیم که دکتور نجیب الله با داشتن اطلاعات و دلایل کافی مبنی بر تصمیم کودتا از جانب شهنواز تنی، تا لحظه آغاز عملی کودتا انتظار کشید، که این انتظار از یک سوباعت تلفات و ویرانی های زیاد شد و از سوی دیگر این احتمال هم بعید نبود که کودتا چرخشی به نفع کودتاچی اختیار نموده به موفقیت می انجامید. در جهان امروز شاهد آنیم که در مبارزه علیه تروریسم، اطلاعات و دلایل ابتدائی را نیز به منظور جلوگیری از تباهی و خسارات، برای توقیف شخص مورد اشتباه کافی میدانند. این کار از لحاظ اصول درست نیست، ولی در مقایسه با خطراتی که از تساهل و تأخیر برای جامعه پدیدار گشته میتوانند، قابل قبول دانسته می شود.

- با اشاره به این قسمت انگیزه های میوندوال برای کودتا در نوشته جناب شرق که "میوندوال قبل از سرطان 1352 برای سرنگونی نظام شاهی با تعدادی از جنرالهای ناراضی اردو فعالیت های مخفی راجهت کودتا سازمان داده بودند..." قابل تذکر میدانم که از طرف عده ای دیگر نیز مطالب مشابهی در زمینه ذکر بیان گردیده اند.

عبدالصمد غوث در "سقوط افغانستان" نوشته است: "واضح است که کودتای میوندوال علیه حکومت سابقه که در رأس آن موسی شفیق قرار داشت، تنظیم گردیده بود. پس از رویکار آمدن داؤد او کوشش کرده بود که رفقای خود را برانگیزد تا گلیم کودتا را جمع نمایند. مگر برخی از دوستان او برضد حکومت نو بودند و دیگران این

تشویش را داشتند که دوستی داؤد با کمونیست ها حالتی را پیش می آورد که به زیان آنها خواهد بود. آنها راه های علاج را جستجو میکردند. پیش از آنکه جمهوریت ریشه بگیرد، باید آنها اقدام نمایند. میوندوال پیش از آنکه مصروف دسیسه بود، راه دیگری را نمی یافت و شاید به ناکام با آنها موافقه کرده بود. و صحبت های میوندوال با دوستانش که در نوار ثبت شده بود این گمان را تقویه میکند که در زمان دستگیری او با دسیسه کاملاً همراهی داشت. بسیاری از اسناد آنها و اعترافات برخی از دسیسه گران نمایانگر دخالت پاکستان هم در موضوع بود." (3)

- آقای مهرین به استناد نوشته مصطفی رسولی می نویسد که: " اودر عراق بود که کودتای 26 سرطان پیروز شد. خلیل الله خان خلیلی که در آن هنگام سفیر افغانستان در عراق بود ، با شم سیاسی و چشمه اطلاعاتی که در اختیار داشت، به میوندوال توصیه نموده بود که از رفتن بافغانستان منصرف شود. زیرا محتمل است خطری اورا تهدید نماید. اما میوندوال نپذیرفته بود."

اگر به شایعه استناد شده میتواند، واقعاً هم قبل از کودتای داؤدخان شایع بود که میوندوال در صدد براندازی سلطنت از طریق کودتا بود و به همین خاطربه کشورهایی چون مصر، ترکیه و عراق به قصد جلب پشتیبانی آنها سفر نموده بود. در مورد مسافرتش به عراق این هم شایع گردید که به منظور آشنایی با رموز کودتا و تقاضای پشتیبانی به آنجا رفته بود و خلیل الله خلیلی نیز درین راز شریک و وسیله تماس او با مقامات عراقی بود. اما چون صرفاً یک شایعه بود و با کدام دلیل مادی تائید نشده است، نمیشود برآن استناد کرد.

صدیق فرهنگ بانقل از لویی دوپری و انتونی ارنولد می نویسد: " محاکمه شده گان در اخیر دوره پادشاهی محمد ظاهرشاه نقشه ای جهت کودتا طرح کرده بودند اما سردار محمد داؤد پیشدستی کرد و پس از بدست آوردن قدرت، حریفان را از بین برد." (4)

وی کمی بعد می نویسد:

" در سال 1973 پس از گذشتن قرارداد آب هلمند از شوروی، میوندوال مسافرتی در خارج انجام داد و در ضمن آن به مسکو رفت و با مقامات شوروی که از او به عنوان صدراعظم سابق پذیرایی کردند، تماس گرفت. به گفته مشاهدین امریکایی وی از مقامات مذکور استفسار کرد که اگر حزب دموکرات مترقی که وی بنیانگذار آن بود در انتخابات آینده کامیاب شده، قدرت را به دست آرد، واکنش شوروی چه خواهد بود. ظاهراً شورویان به او جواب صریح ندادند و میوندوال از آنجا به یوگوسلاویا آمد که مؤلف این کتاب در آن وقت در آنجا عهده سفارت داشت. میوندوال از من تقاضای ملاقات خصوصی کرد و در ضمن شکایت از اوضاع کشورگفت که منشأ تمام نابسامانی ها شخص محمد ظاهرشاه است که هیچ کس را به کار نمی گذارد، اما خوشبختانه شاه شخص کم جرأت است و می توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت. سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد. من از او سوال کردم که در صورت تطبیق نقشه چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد، وی گفت جمهوریت. من به او جواب دادم که به عقیده من کشور برای جمهوریت آماده نیست و اقدام درین راه اگر کامیاب هم شود به دکتاتوری نظامی منجر خواهد شد. بنا بر این صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی شان را به ایجاد دولت مشروطه حقیقی وقف کنند و دموکراسی را تقویت نمایند. نمیدانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه ، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم." (5)

آقای مهرین در مورد خان محمد خان می نویسد: " درحالی که خان محمد خان مرستیال از نظر طرز تفکر و علایق و سلوک خویش کاملاً به سردار داؤد خان شباهت و بیش از همه به او علاقه داشت. هیچ مدرکی در دست نیست که حاکی از روابط خان محمد خان مرستیال از نظر سیاسی و تشکیلاتی با میوندوال باشد. هیچ سند و مدرکی نیز انتشار نیافت که نشان بدهد ، خان محمد خان با میوندوال در جلسه مشترکی حضور داشته و تدارک کودتا را می دیدند." خان محمد خانی را که من می شناختم شباهتی به داؤدخان نداشت. خان محمدخان یک آدم خوش برخورد و مردم دار بود و بنا بر همین خصیصه توانسته بود با شمار زیادی از نظامیان و غیر نظامیان. با تشخص، نارضا پتی و شکایت خودرا در میان گذاشته در رابطه به پلان کودتا با صراحت یا در لفافه صحبت نماید. در حالیکه داؤد خان یک آدم خشک و روابطش با دیگران روابط حاکم با محکوم بود.

این درست است که مدرکی حاکی از روابط خان محمدخان از نظر سیاسی و تشکیلاتی با میوندوال وجود ندارد. اما این پرسش مطرح می شود که آیا به خاطر کودتا همیشه باید میان کودتاچیان بسته گی سیاسی و تشکیلاتی وجود داشته باشد؟ آیا کسانی که با داؤدخان کودتا کردند، با او روابط سیاسی و تشکیلاتی داشتند؟ آنها مجموعه ای از دارنده گان افکار و عقاید متنوع بودند که صرفاً روی هدف اسقاط رژیم شاهی و سر قدرت آوردن داؤدخان، اتفاق نظر داشتند.

در مورد اینکه "هیچ سند و مدرکی نیز انتشار نیافت که نشان بدهد، خان محمد خان با میوندوال در جلسه مشترکی حضور داشته و تدارک کودتا را می دیدند." من کاملاً با نویسنده موافقم که چنین سندی به استثنای اعترافات شان یا وجود نداشته و یا من از آن بی خبرم. گرچه صمد غوث درین جمله اش : " و صحبت های میوندوال با دوستانش که در نوار ثبت شده بود این گمان را تقویه میکند که در زمان دستگیری او با دسیسه کاملاً همراهی داشت." از ثبت آواز شان سخن زده است. اگر چنان ثبت آوازی وجود میداشت، باید در دسترس هیأت تحقیق قرار داده می شد.

- آقای مهرین پسانتر می نگارد: "تاریخچه حیات شاخه پرچم از موقف آن حزب در زمان پس از کو دتای 26 مبین انحلال آن به نفع دولت است. پرچمی ها نه تنها در کودتا سهم داشتند ، بلکه در تهیه و ترتیب خط مشی رئیس دولت و سخنرانی های مهم او مانند خطاب به مردم سهم به سزا داشتند. چنان وضعیتی برای شوروی بسیار مزه دار بود."

در تائید نظر نویسنده علاوه میدارم که نظریه انحلال حزب به نفع دولت، به خاطر کنار رفتن از برخورد دولت با حزب و به خاطر دادن اطمینان خاطر به داؤدخان، از جانب دوراندیشان در حزب مطرح گردیده بود. ایکاش جامعه عمل می پوشید.

در مورد رد ادعای سهم پرچمی ها در کودتا قبلاً نوشتم تکرار آن لازم نیست.

اما در باره تهیه و ترتیب خط مشی رئیس دولت و سخنرانی های مهم او مانند خطاب به مردم، بنده اطلاعی ندارم.

مزه دار بودن وضع برای شوروی ، رد شده نمی تواند. بخاطری که آن کشور با داؤد خان در دوستی نزدیک قرار داشته سوابق همکاری گسترده آن کشور با افغانستان، با نام داؤدخان گره خورده بود.

ادامه دارد

1- میر محمد صدیق فرهنگ: افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم صفحه 19 از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ صدر - قم سال 1371 خ

2- ا هارون : داؤدخان د کی جی بی په لومو کی دخیبر چاپولو مؤسسه 1373 ، 66 م مخ

3- عبدالصمد غوث - سقوط افغانستان، برگردان فارسی توسط محمد یونس طغیان ساکایی، از انتشارات دانش خپرنډویه ټولنه - پشاور، صفحه 289)

4- میر محمد صدیق فرهنگ - افغانستان در پنج قرن داخیر، جلد دوم صفحه 17

5- همان جا صفحه 17

